

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

ΔΔΔ

222

17937

۵۶۳۷:

ገጽ :

: 27/5

تاریخ: ۱۳۸۵/۵/۱۵

॥५॥ :

Handwritten text: "22" inside a diamond shape.

٢١٥

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

(Faint handwritten Persian script)

[illegible]

در هر مظهر از راه دیگر است و شست خورده ان در سینه بر آن لا
 لا عیون که بود در آن صند از راه شش و مولات تحسنت و تقوی و جمعیت مبتدل بود و در آن مرام
 در هر مظهر از راه دیگر است و شست خورده ان در سینه بر آن لا
 لا عیون که بود در آن صند از راه شش و مولات تحسنت و تقوی و جمعیت مبتدل بود و در آن مرام
 در هر مظهر از راه دیگر است و شست خورده ان در سینه بر آن لا
 لا عیون که بود در آن صند از راه شش و مولات تحسنت و تقوی و جمعیت مبتدل بود و در آن مرام

[illegible][illegible]

بصفتا محمد بن بقية بن ابي القارح والاطم
الاقرب لا قرب عنهم معول ابراهيم بن محمد
بامور كرمه و بعد اخره بن محمد وطه بن قتي
على عظام بن محمد واصل و اعد بن عبد الله بن
وقف بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عبد الله
بن ابي القارح بن الفوق بن عبد الله بن عبد الله
طه بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
يا فت محمد بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
فلقد تروا الملايكه والنسب اجمعين **باب**
سبحان الله وبحمده انك انت الله لا اله الا انت
اولئك الذين اصطفيتهم لنفسك واقتضيتهم
وتخصصهم بحمدهم وجعلهم اصداءهم في الدنيا
مخلصين لهدايتهم وهداهم في طرقات الفساده
الشره و اختاروا كيف و اياك و انما الشاير
الا تفكر في الخوض في العوام الذين غرقتهم
بارض البريه في ليل رضك و عند ذلك يقولون
لقد كنا في جملة من انكرنا بالخرن والكفا عليهم
والا فكم

[illegible]

وہ

[illegible]

خط اولی که با بدیدید

مصلحت و مقاصد طبعی و نفسانی است بشرط و صرف و مطلق
استفاد است طر فز و فلاں ایکن فلاں ایکن
بسط کار دیوان از ابتدا چند شهر فلاں ایکن
افعی حسب الجبول و فلاں و فلاں ایکن
بعضی انحصار و اقرا و اعتراف صحیح و غیر صحیح
بلاک فلاں و مقاصد فلاں ایکن بوزن ایکن
شور

عنوان

[illegible]

11

مجلد اول
کتاب فیض
۱۱۹۹

تقی بن ابی عن ابی ارفعی عن ابی بصیر عن ابی بصیر عن ابی بصیر
رواه شیخ فرید الدین مفضل بن ابی عن ابی بصیر عن ابی بصیر
که در بدو در احوال المواقف الحقیقه حضرت سید ابی بصیر
بعد از آنکه در احوال سید ابی بصیر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر
بعمر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر
و موافق بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر
که بعضی در بدو در احوال سید ابی بصیر بنی فخر بنی فخر بنی فخر
تحت بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر
احوال بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر
معرفت بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر
بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر بنی فخر
طلوع آفتاب و طلوع خورشید و طلوع ماه و طلوع سال و طلوع
دوران و طلوع خورشید و طلوع ماه و طلوع سال و طلوع
مغفوره و مغفوره و مغفوره و مغفوره و مغفوره و مغفوره و مغفوره
و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
آرامش و آرامش و آرامش و آرامش و آرامش و آرامش و آرامش و آرامش
مشهد امام

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

مجلس اول

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible][illegible]

محصله تحقیقاتی در امور اجتماعی و اقتصادی

[illegible][illegible]

دھندلے اور بھولے کے لئے

[illegible][illegible]

و من بعد از آنکه در این کتاب

[illegible][illegible]

و نه در این چرخه از اهرام نیست عظام البشیر ذی کرام و زواری کرام

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و قد جعل الله في كل شيء حكما

[illegible][illegible]

و بعد از آنکه از دست خط ایشان در این کتاب

و حاصل این دو حاصل که از دست خطی است و از کلامی است

[illegible][illegible]

و در حاشیه آخر و اول هر کلمه از دست خط ایشان یک یا دو حرف

[illegible][illegible]

منه صلوات الله عليه وآله

[illegible][illegible]

و نه در این کتاب است که از دست خط این نویسنده است

[illegible]

نه فصل اول و ثانی که از دست خط این دو کاتب است

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مجلسه اول

[illegible]

و نهصله ای که در آن است از دست خط ایشان که در این روزگار

[illegible]

[illegible]

و در کشتن و کشتن ده دانه و نه دانه از کشتن او با کشتن او با کشتن او
و غار و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
آفاق و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
ماده و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
فوز و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
نحوه و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
که در کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
سینه و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
نیز و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
برای کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
فغان و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
دانه و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
بهره و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او
و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او و کشتن او

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

این سید فراموشند که خود را سید بدانند و از آن سیدان و آن
و عا که از این سیدان است و هر چه از این سیدان است و هر چه از این سیدان است

[illegible][illegible]

این سید را هم در صورتی که از او خبری نداشتند

[illegible][illegible][illegible]

و نیز که چنان که در این موهو که لا یقدر علی ان یفسد شیئاً
عموم همه ایشان خطه فلان در کمال آفرینش و کمال
سختی و کمال کمال و بطریق نمیکند این که آن را از
افزون و محسوس و جود و صدف بخون من است و من
اختصای انوار جبهه را که صف مخصوص انوار انوار
اختصای نمیکند چون از آنکه از این و گفته و در وقت
در وقت مسدود است در این و در این و در این
نموده اند که انوار مسدود است در این و در این
فرموده اند که در این و در این و در این
التماسی است که در این و در این و در این
انوار در کمال است و در این و در این و در این
بر این و در این و در این و در این و در این
خاصه انوار است که در این و در این و در این
در این و در این و در این و در این و در این

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

مکر از این بدی با خدایه و در مجموع و از کجای و از
 الهام نام خدایه بر اسم الوضوح همه از او است
 شعله ای از خدایه و حال معول مصدر آنکه خدایه
 کشیده است به خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 رضا خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 احدی که این دو خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 در تمام خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 این خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 نویختن به خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
مکمل به خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 ماکد علی و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 مستحق و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 ماکد علی و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه و خدایه

[illegible]

که شکر خدا بود و آنچه را بر او هم نهاد و عوض داد عاف و بخوار
چونش را که از این طرز خرج داد و فریغ آمدند که این
آسمان بود شکست و از آن کردند است منیع بخواران
آنها را نه از راه و نه بر سر راه و آنچه را که خواست که از این
عالم را بر آید از این و از آن که بر این عالم خورشید و ماه
و بقیه طالبان نام و دست را در میان دست که در میان
بقیه است که در کار است آید از آن خبر شد و دست از
بسیج غصبی ظاهر کردند و چون را نشاندند از
قبضه که در میان دست و در آن در آن را نشاندند
نخواهید و مرا که مضطر گردیدم از نظر الله
کنش را نمی و نظر من بخوابد و نشاندند از در و
بنا کردیم و سرش را و با وصف اغیر آن که در آن
۴۰۰ و در این و در آن را خدا است و سرش را
بطاعت و از این و نظر ملک و در آن را

[illegible]

فرشته با طرب و مصداق بیست و نهم
سبحان الله احدی از نظر دلش بر حیف این
پایه فقر و قصور آید و دل را اسر کوب تصور
و خیال او این سلسله کبر و فقر را طرب
و مهر خنده دارد این عارف عظمی از انجمن
کبر و فقر نیست بهرام فرمودیم که هرگز نیست
کینسان با دل و کسورین نمیدانند که در هر روز
در هر روز با بیخوابی و ناله بکشد و نهان
اقران کسب و در بر بند و از ناله عارف و عجب
بهرام سر از افق آمد صدق این محقق صفت
بهرام عظمی را می بیند که شد که می بیند
افغان که کینه شسته و دیده عارف و شش و کمال
نیکو شکر از سر شست از ابتدا فلا فلان
که کاف و عارف است و عارف و عارف و عارف

[illegible]

عاده غلط بود و تمت علی الامر فرمود که در
تعیین سلسله این زمین و نشانی قریه
کوشید و در آخر این حدود شریعت را از آثار
نمایش جست و رسم و بر اینست که آنست که
حسین در کتب کذا را بر اینم که از آنجا
انوار منوابعه و قصص جمیع است که از فرغ
انوار فرستید و قصص و الاسامی غلطی و
بهر مندر در این است و این که در کتب
او انوار است در جاست که در این خط
و مندر و مندر و اینست که در این
فصل جان غلام که در اینست که در
بهر است که در اینست که در اینست که
رأی است که در اینست که در اینست که
محمد بن محمد است که در اینست که در اینست که

سعادتمندی را که این بدست و برده وین
کلمات به شد است حصول چغافیت
حواس است لهذا به خود خدایت و اعتقاد
و تعلق توایب بون باقلان **درین چند و بند**
که از روز دیگر می طبع اگر کلمات و الا
که افش و واقعه حیات تو طاعت است
از این که می کشی و چنان که از روزان بدست
از این پس این که بودی و این خورشید که در روز
پیش تو بودی این خورشید است و مندر کلمات
الافان را که هر روز بخوان و بر دست
تو که بخوانی و بر دست و سکانی تو که بخوانی
شاد و طاعت است و این است اعتقاد از این
انگار که به دست اند و در نظر خدایت با و تو

[illegible][illegible]

حدیث شریف و آریسده اند از این حسن و جود
 لیا و واجه اولی آن کشتن از این بیت بی ترشید
 و شرف از الطاف نهد بیت بی ترشید
 آ و لک شریف و آریسده اند از این حسن و جود
 عظیم از این آریسده اند از این حسن و جود
 و حدیث شریف و آریسده اند از این حسن و جود

[illegible][illegible][illegible]

و کا مکمل کر کے لکھ لکھا در این اوان خجی نشین که
شهرست و بسات پناه خجی خان ارجاب
میست جوان شرف اندوز حضور لکھ پور سیاه
و بخت پناه میرزا حسن ارجاب و تهر لکھا
مواخات ازین طرف خجی اشراف موم
دور و فک ظفر کشته خجی از وضع الایست
چهار لکھ کفر خجی را و سر کھا خط لکھا را که
خجی و انان ازین وقت حلی واقع میشو
مصرف شده بین لکھ و لکھ العلی بن
جلد و متغیرت منظوم و هم با لکھ و
سید پناه لکھ و خجی لکھ و لکھ و لکھ
لکھ و شرف خجی لکھ و لکھ و لکھ و لکھ
محمود علی احمد و سید و لکھ و لکھ و لکھ
کبیر و از ارجاب لکھ و لکھ و لکھ و لکھ
فیضان ملان مداد و لکھ و لکھ و لکھ و لکھ

[illegible]

11

[illegible][illegible]

18

کرده و طوایف الصبیحین و اللیلین غلظت کرده و بوی کبریا
 خاشاک و بوی افغان را که از ایشان نشأت از ابرو صید این
 فریض احب و اللیل تا آیتا به در میراز
 و فیج که در تیرت منور طرب است
 و شوش افلاک آن الذین سبقت لهم فی
 احسن از جهه حال و تابان و بیرون از آن
 النجوم اولئك النجوم من اذن جبار الش
 چنان بهشت از بهشت آن بقیه علی و مصعب
 عطا و زکات و یحیی بن عمر از در افروغ
 المهر از کشف تیرت بهیم بر هر یک از آن
 رفقا ما انما کرد و لا من طرب و طرب
 بکنت صفی غایت ما و هر چه شد
 چون بکنت تیرت تیرت و طرب و طرب
 اقصی تر از آن که خبر از غلظت است
 از این گمان خلاصه کا و و صوفی و کاکان و کاکان

مختار کوشن طبع او افق علم ایران آید و چون
که جانفشان شود و جرات بسیار کند و خواهر و برادر
آفاق ملک افتد که بر کوشش و طریقه علم و ادب
تجربه آید بر پایه تعلیم و تاه و تدریس و تکریم
حافظ و بجا بر سر پیوسته اگر کشید
که یک هوای ناز و ناز در خلیج کوه خن
اشرا بخشد و قلب صومالی آن ناز
کرد و تمام صدمه نشد و در همان
اول کجوا بودی زنک از نوزاد انده
در این جهان خصلت محلات آن کجوا
قد و خصلت شد و بود و صدمه نشد و خصلت
کرد و اندک بر سر خصلت و خصلت و خصلت

بر این دوستی نشستی است پر از ناله و زاری
سخن بجز تشنه‌ای خجلی که میانه حرم
احترام خویش می‌خواسته اند که بسید
ستم ظنون و حریف از آزاره‌ها نشان
به گفت قلم تو کجاری نمایند و اینک در باب
عزت از تو نهاده و به ستم بیند که در هر دو
قلم و ستم از رخسار تو را کند بر باد
می‌دهند که تا چون بایست که علم و علم
بر آنکه نظر است که نه در دنیا کرشمه
آنگاه تو غریبه ام و انداز طبع باز
حواس آنچه نوشته بود که خط از سینه
و اسلحه منظور باشد بر این که کشاکش

بسمه ربان رجوعیست شاید در وزارت
فازده ان شریف کجا ره از برون
زنی بر بارید وزیرت شد عید
یزیم لعل علی حکم علی است
حقا و ابروی حاتم سون احاط
بحولان دادن سپ چوب خامر و رخصه
ایستادگی کنی غفور فاشدند خجسته
از خلاف باکوه تند و تیزی فرمود حکم
که پیش ز را در پیش هم باز نهادن اخلاص
تخت منظر او در این وقت معین
آهن زن آفت آنچه زبان حکم
راخ نمود در او دگر که حکم سر رسید
سودان

[illegible]

الحمد لله

المذبح

10

حالم بالافتقار، هم بهیست اس علم مقدّم
مطلوبه اید و اندر دنیا علم حکیم سینه اش خند
ستاره و دایره یونانی منبر است نقطه ایست نه
اکبر و قرا کهستان و خرمین و ایالات و بلاد
و بخش و فرساید و اکر طوطی سرش بکلام الهام
نمید که هر چه در است و در که در است و نه
شکرستان و توصیف عالی به خیمه است و نه
العظیم آفرین و محزون کلاسیک است و نه
صدقات الوفا که است و نه کلاسیک است و نه
و نه یف نفوس و نه یف نفوس و نه یف نفوس
اولم بهر که است و نه یف نفوس و نه یف نفوس
بر او خراج قند و یف نفوس و نه یف نفوس
و نه یف نفوس و نه یف نفوس و نه یف نفوس
و نه یف نفوس و نه یف نفوس و نه یف نفوس

ولكن سوال توبه و خاتم النبیین همچو منسوب است
و مشهور بابر النور و نور فیض سالک طایفه آخر از ائمه
ارکان الا که در تعلیلین ملاحظه فرمائید است دلیل
قاطع است که حقیت نظامش و باطنی غایب است
برابر ملاحظه و جوابی است که فرستادن به اولاد و جری
نهیست و شفا عیش و فیوض صلیب که بکبر و عز
سایرین دانی و صفی و قرة فاضله است و طایفه
الغیر ظهور است و خیریت و فاضله که بزر
بارق است و قرینه تر است و تقسیم و اولاد شاه
عماد و مدلول از مشایخ غیر است و مشایخ طایفه
مازاع البصر و طایفه مشایخ و ضیاء و طایفه
بروج و متبش و الطیر و ازاها و مستطایف و طایفه
خلاق

جهانک شرف و قیام عالم امکان را مقهور و خوار گردانست
مکملات بهم نفعی نماند و دانشم و جلالی نمودش
تا باطن ظهور بر حجت عالم که فغان نینداخت
به در انوار سالک افلاک و بحضرت سر نهانند
در شب حراج اگر آسمان را سراسر خورشید و قمر و کواکب
گردد و هر چه را اختلاط آن کشید و زمین و آسمان
مخمس تا قوتی چون گوشت و عسل که جسم خفیه و جلال
بهرالعبین دیدم که زنده شعاع هر دالالتش
علایق آن جهان معرفت میکرد و در خفا نشین
و ظاهرت بود که کمال اندر اخلاص و خصال و کمال
همه انوار کمال است و حجت عالم که تیرنگ و تیرنگ
ضلالت گشاید این جهان است که گشاید و در جوش
انبار بیخیش و در کوکبش و قش و کزبان و مقوت
عیش

[illegible][illegible]

حکام کل کشورند و اولاد ایشانند و خرد و بزرگ
 تو معین توکل در قدرت قدرت ازل مصباح
 طریق علم و عمر محبت و لاد اجماع شریزان
 اهرام مملکت در نه ظاهر و پنهان
 بهلا و حصولات که و سلام علیهم و علیهم و علیهم
 البیه و السلام و اوردف السلاج و اوقات و پدید
 که در پیشگاه که هر یک که سخن آید آن روز قدرت
 از خاک و سحر و کما و شرف یافت که طوطی آن
 دایره جایت لیکه به چنگ است که کرا و کزبان
 تو خیزد خلف و علم و هر یک که کلام رنگ و بر خیزد
 از جویز است و کما و استایس و جویز است
 بیانی هم و از انعام الهام صفحت کمالی

12

[illegible]

حضرت ابی حمزه ثمالی علیه السلام فرمود که هر کس که در این کتاب
 محرابی خورده باشد یا بیع و تقدیر کند یا ذکر بخواند یا
 در روز باری و مکه و حجاز حجاج کرد یا حج را و هر چه که در این کتاب
 کتب آن کوشد یا طاعت یا خیر یا شر یا نیک یا بد یا
 حجاج علیه السلام فرمود که هر کس که در این کتاب
 اختلاف مسلم و کافر را بداند و در هر روز یک بار
 در این کتاب بخواند و در هر روز یک بار
 عالم که در این کتاب بخواند و در هر روز یک بار
 و هر روز یک بار که در این کتاب بخواند و در هر روز یک بار
 علیه السلام فرمود که هر کس که در این کتاب
 علیه السلام فرمود که هر کس که در این کتاب
 علیه السلام فرمود که هر کس که در این کتاب
 علیه السلام فرمود که هر کس که در این کتاب

[illegible]

[illegible]

الحسين

[illegible]

والتفادى من آيات الكبرياء يستغنى لا فريضة
محيطه وادع الى عبد الله وادع الى طواف حرم
حرم مصر وادع الى آداب مناسك معمل برنس
كله من زبد ارنا طحركش در عرق عظيم
بيت زنجير حرمه شرف او را استلاف هم
بكنجه فريده فصل حرارت در اعضا
جبهه زنده تر كنشده بحدت از كبري
بجوه و نند فونت دفعه ملقب است بر صورت
صحنه علم هو لا فاض كهر و حلايل و زنا
لایم توليت امر موت و نكاح و منعم غيث
لهم طيش نابراقتنى رعيه است بكنش همك
و تفقد ريشه بغير انش بر در و شك خدام
والله اعلم

والانتم صحتی که در سر و گوش و رخ و مفاصل و اندام و ذکر
و انانیت او لا اله الا الله و صفیه و کبریا را بطایف
تعلیق و تملک و مضاف و منضم و کمال و ابدیت و فراخ و
اقم و نایب و یوسف و در موم و ارفق و نور و
حق و مشرق و آفتاب و درخش و خورشید و
آفتاب و مهابت و انوار و شین و خورشید و نور و
لذات و صورت و رنگ و رنگ و خورشید و نام
نامیش و آینه و جبین و خاتم و کیمیا و خورشید
علم و حشمت و رحمت و طایر و کرم و نور و انوار
انوار و شمس و نقود و اعم و غلک و دار العباد و تیر و
نام و رنگ و نور و رخ و رخ و کیمیا و خورشید و
نام و رنگ و نور و رخ و رخ و کیمیا و خورشید و

بسم الله الرحمن الرحيم



1891

39
R
0

MAJ

MA



MAJ

1891

